

کنم این نقاشان همانطور که میدیدند میتکشیده‌اند. در (Inyo) کالیفرنیا يك تصویر هندسی بی آنکه از تخیل كمك بگیریم مانند يك خط كش مهندسی که دولبه باشد در نقاشی‌های این غارها قابل تشخیص است. عقیده باستان شناسان این است که این تصویر مبین اشکال خدایان میباشد. جانوری مجهول الهویه با شاخهای عظیم سربالایر روی يك گلدان گلی، در منطقه سيلك (siyalk) ایران پیدا شده است. شاخهای چپ و راست هر کدام دارای پنج پیچ است. اگر شما دوچوب را با عایقی گلی بزرگ در نازل بگیرد یعنی آنچه که با اشکال مانند این - تصویر میباشد، در این صورت، باستان شناسان به این چه خواهند گفت؟ خیلی ساده است، آنها نمادهای يك خدا هستند. چه دست آویز خوبی است این خدا. عادت مردم چنین است که برای همه چیز توضیح لازم داشته باشند و مخصوصاً مسائل غیر قابل توضیح را با اتکا به اندیشه‌های متافیزیکی و خن عیلات فکری خودشان این کار را انجام بدهند. و در دنیای او، نام و مملو از اباطیل با آرامش زندگی کنند.

مجسمه‌ها، نقاشی‌ها، کارهای هنری قدیم و هر شکل و شمائلی که از قطعات خرد شده درست شده باشد و از قدیم بدست آید خیلی به آسانی ریشه نی به آن داده به این دین و آن مذهب تعلق خواهد گرفت.

ولی اگر موضوعی باشد که بزور هم نشود به یکی از ادیان چسبانید يك سخن بیهوده جدید از مغزها فوراً بیرون می‌جهد. (همانطور که موش از وسط کلاه سبند در شبده باز بیرون می‌جهد) کارها را روبراه می‌کنند و باز همان روش و همان نحوه ادامه خواهد داشت، باری اگر این نقش‌های برجسته روی سنگ در تاسیلی یا امریکا یا فرانسه عملاً نماینده چیزهایی باشند که این مردم بدوی دیده‌اند چه باید گفت؟

اگر ما رپیچ‌های روی چوب در حقیقت همین آنتن‌ها باشند همانطوریکه مردم بدوی آنها را نزد خدایان ناشناخته دیده باشند، آری آنوقت چه باید گفت؟

آیا ممکن نیست چیزی که نباید وجود داشته باشد فعلاً و واقماً وجود داشته باشد. آن آدم وحشی که به آن اندازه ماهر است که این نقاشی‌های دیواری را به وجود آورد، آنقدر هم وحشی نمیتواند باشد.

نقاشی‌های دیواری (White Lady) در براندبرگ (آفریقای جنوبی) می‌واند يك نقاشی قرن بیستمی بحساب آید این خانم يك پولیور آستین کوتاه با يك شلوار تنگ مناسب پوشیده و دستکش و بند جوراب و کفش سرپائی او کاملاً مشخص است. این خانم تنها نیست پشت سرش مردی لاغر با چوب نوك تیز عجیبی ایستاده و ملبس به کلاه خود پیچیده است و نوعی ماسک بر صورت دارد. این نقاشی را میتوان بدون هیچ تردیدی به عنوان يك نقاشی مدرن پذیرفت اما اشکال کار این است که ما با يك نقاشی غاری طرفیم. تمام خدایانی که در نقاشی‌های غارهای سوئد و نروژ دیده میشوند دارای سرهای مشابه غیر قابل تعریف هستند.

باستان شناسان می‌گویند اینها را سر حیوانات میشناسند با وجود این آیا چیزی بی‌معنی‌تر درباره پرستش (خدا) خدائی که کسی آنرا کشته و دارد می‌خورد ممکنست وجود داشته باشد؟

ما غالباً سفینه‌هایی را می‌بینیم که دارای بال بوده و حتی بعضی‌ها دارای آنتن می‌باشند. نگاره‌هایی بر روی لباس‌های گشاد در وال کامونیکا (برسیا، ایتالیا) هم دیده میشود. اینجا هم روی سر شاخک‌هایی دیده میشود. من تا کنون بر آن نبوده‌ام که ادعا کنم غارنشینان ایتالیائی بین‌امریکای شمالی و سوئد، صحرا و اسپانیا در رفت و آمد بودند تا هنر نقاشی و اندیشه‌های خود را انتقال دهند.

با وجود این، این سؤال مشکل همچنان پادرواست. چرا مردم بدوی شکل‌هایی در لباس حجیم که بر روی سر هر کدامشان آنتنی دیده میشود نقاشی کرده‌اند؟

اگر این شکلها فقط در يك نقطه جهان وجود داشت من حتی يك كلمه هم درباره این شکلهای مبهم و معما مانند سخن نمی‌گفتم. اما این نقاشیها و نظایرش در بسیاری از جاها دیده شده است.

اگر با دید امروزی به جهان گذشته خیره شویم و از تخیلات علمی زائیده این دوره تکنولوژی کمک بگیریم به آسانی نقاب‌ها بالا رفته و کنه مطالب و حقایق نامعلوم برای ما روشن خواهد شد.

در فصل آینده مطالعه کتاب‌های مقدس بمن کمک خواهد کرد تا فرضیه خود را بصورت حقیقت معقولی در آورم تا محققان زبان‌های بعد از سرسؤالات آزار دهنده فعلی رهایی یابند.

بست میزهای کنفرانس یا تورد دانشمندان  
اورتودوکس هنوز این فریبکاری رسم  
است که مسئولی را یا باید در برابر  
شخص «جدید» ثابت کرد و یا به او مربوط  
ساخت.

## فصل چهارم

### آیا «خدایان» فضاورد بودند؟

کتاب مقدس کتاب رازها و تضادها است مثلاً «سفر پیدایش» آفرینش  
زمین را که با صحت مطلق زمین‌شناسی گزارش داده شده است آغاز می‌شود. اما  
راوی از کجا میدانست که مدنیات، قدم بر رستنیها، و رستنیها مقدم بر جانوران  
بوده‌اند؟ «و خدا گفت آدم را بسورت ما و موافق شبیه ما بسازیم».

چرا خدا لفظ جمع سخن گفته است؟ چرا بجای، بسازم، بسازیم میگوید؟  
و بجای من، ما؟ زیرا قاعده این است که يك نفر و در نتیجه خدای یگانه باید  
خو را به لفظ مفرد خطاب کند نه جمع. و «واقع شد که چون آدمیان شروع  
به زیاد شدن کردند بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، پسران  
خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان  
برای خویشان می گرفتند» سفر پیدایش ۶-۲ و ۱ که میتواند بگوید که چرا

پسران خها دختران آدم را به زنی گرفتند.

قوم باستانی اسرائیل يك خدای مقدس بیشتر نداشت، «پسران خدها» از کجا آمده اند؟

دوران ایام مردان تنومند در زمین بودند و بعد از هنگامی که پسران خدا بدختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زائیدند ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند، در سفر پیدایش  $\frac{9}{11}$  دوباره به پسران خدا بر خورد کرده ایم که به بشر نزدیک جنسی کرده اند.

در اینجا باز برای اولین بار به نام «قهرمانان» برخورد میکنیم. این جباران در تمام نقاط کره زمین شروع به ازدیاد میکنند. اغلب صفحات کتابهای قدیمی شرح سرگذشت و کارهای پهلوانان آنها را در بر دارد، افسانه های شرق و غرب همچنان در افسانه های پهلوانی تیه هو آنکو و خلاصه در حماسه های اسکیموها و در نزد همه ملل از کارهای قهرمانان آنها ذکر شده است. لذا آنها تماماً وجود داشته اند. این پهلوانان چه نوع مخلوقاتی بوده اند؟ آیا آنان همان نیاکان ما بودند که آن ساختمان های غول پیکر را ساخته و ستونهای سنگی يك پارچه را جابجا کردند، با اینکه آنان فسانوردانی ماهر بوده اند که از سیارات دیگر آمده بودند. کتاب مقدس هم، از پهلوانان صحبت کرده و آنان را به عنوان «پسران خدها» ذکر کرده است. و این پسران خدا با دختران آدم نزدیک کرده و تکثیر پیدا کرده اند.

در سفر پیدایش ۱۱ الی ۲۸، ما دارای گزارش بسیار هیچ و دقیقی از واقعه سدوم و عموره می باشیم.

### عین گزارش تورات

د وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط بدروازه سدوم نشسته بود و چون لوط ایشانرا بدید با استقبال ایشان برخاسته رو بر زمین نهاد. و گفت اینک اکنون ای آقایان من، بخانه بنده خود بیائید و شب را بسر برید و پایهای خود را بشوئید و بامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید. گفتندنی

۱- متن کامل سفر ۱۹ از ۱-۳۸ عیناً جهت اطلاع دقیق خواننده آورد

(مترجم)

شد

بلکه شب را در کوچه بسربریم. اما چون ایشانرا العاح بسیار نمود با او آمده  
 بخانه‌اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان قطیر پخت پس تناول  
 کردند. و بخواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر یعنی مردم سدوم از جوان  
 و پیر تمام قوم از هر جانب خانه‌دیرا احاطه کردند. و به لوط نما در داده گفتند آن  
 دومرد که امشب بنزد تو درآمدند کجا هستند آنها را نزد ما بیرون آور تا  
 ایشانرا بشناسیم. آنگاه لوط نزد ایشان بدر گاه بیرون آمد و در را از عقب خود  
 بیست. و گفت ای برادران من! زنده‌اید مکتبید. اینک من دودختر دارم که  
 مرد را نشناخته‌اند ایانرا الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند  
 آید با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دومرد ندارید زیرا که برای همین،  
 زیر سایه سقف من آم مانده. گفتند دور شو و گفتند این یکی آید تا  
 نریل ما شود و پیوسته باوردی میکند الان با تو از ایشان بدتر کنیم پس آن  
 مرد یعنی لوط بدست هجوم آورده نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آنگاه آن دو  
 مرد دست خود را پیرا آورده لوط را نزد خود بخانه در آوردند و در را بستند.  
 اما آن اشخاصی را که بدر خانه بودند از خرد و بزرگ یکجوری مبتلا کردند.  
 که از جستن دور خویشن را خسته ساختند. و آن دومرد به لوط گفتند آیا کسی  
 دیگر در اینجا داری دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری از  
 این مکان بیرون آور. زیرا که ما این مکانرا هلاک خواهیم ساخت چونکه  
 فریاد شدید ایشان بحضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا  
 آنرا هلاک کنیم. پس لوط بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتند  
 مکالمه کرده گفت برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این  
 شهر را هلاک میکند اما بنظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر آن دو  
 قرشته لوط را شتابانیده گفتند برخیز وزن خود را با این دو دختر که حاضرند  
 بردار. میاداد گناه شهر هلاک شوی. و چون تأخیر مینمود آن مردان دست او و  
 دست زتن و دست هر دو دخترش را گرفتند چونکه خداوند بروی شفقت نمود او را  
 بیرون آورده در خارج شهر گذاشتند. و واقع شد چون ایشانرا بیرون آورده  
 بودند که یکی بوی گفت جان خود را دریاب و از عقب منگر و در تمام وادی  
 جایست بلکه بگو. بگریز. هادا هلاک شوی. لوط بدیشان گفت ای آقا چنین

مباد. همانا بنده مات در نظرت التفات یافته است واحسانی عظیم بمن کردی که  
 جانم را دستگارساختی ومن قدرت آن ندارم که بگویم فرارکنم مبادا این بلا  
 مرا فرو گیرد وبیمیرم. اینک این شهر نزدیک است تا به آن فرارکنم ونیز صغیر  
 است اذن بده تا بدان فرارکنم آیا صغیر نیست تا جانم زنده ماند. بدو گفت  
 اینک در این امر نیز ترا اجابت فرمودم تا شهری را که سفارش آنرا نمودی  
 واژگون نسازم. بدان جا بزودی فرار کن زیرا که تا بدانجا نرسی هیچ  
 نمیتوانم کرد. از این سبب آن شهر رسمی بسو غرشد. و چون آفتاب بر زمین طلوع  
 کرد لوط بدو و غر داخل شد آنگاه خداوند بر سدوم وعموره گوگرد و آتش از  
 حضور خداوند از آسمان بارانید. و آن شهرها و تمام وادی وجهن سکنه شهرها  
 و نباتات زمین را واژگون ساخت. اما زن او از عقب خود نگرسته ستونی از  
 نمک گردید. بامدادان ابراهیم برخاست و بسوی آن مکانیکه در آن بحضور خداوند  
 ایستاده بود رفت. و چون بسوی سدوم وعموره و تمام زمین وادی نظر انداخت  
 دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا میرود. و هنگامیکه خدا شهرهای  
 وادی را هلاک کرد خدا ابراهیم را بیاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون  
 آورد. چون آن شهرها را که لوط در آنها ساکن بود واژگون ساخت. و لوط  
 از صغر بز آمد و بادو دختر خود درمناره سکنی گرفت. و دختر بزرگه بکوچک  
 گفت پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کله جهان  
 بما در آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از  
 پدر خود نگاهداریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر  
 بزرگه آمده با پدر خویش هم خواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه  
 نشد. و واقع شد که دوزدیگر بزرگه بکوچک گفت اینک دوش با پدر هم  
 خواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا باوی هم خواب شو تا نسلی  
 از پدر خود نگاهداریم. آنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک  
 هم خواب وی شد و او از خوابیدن و از برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو  
 دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگه پسری زائیده او را موآب  
 نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است. و کوچک نیز پسری بزاد و او را  
 بن عمی نام نهاد وی تا بحال پدر بنی - ونست

مطابق با این گزارش هیچ شکی باقی نمیماند که این دو بیگانه

(فرشته‌ها) دارای قدرتی بودند که برای اهالی آن سرزمین شناخته نبود. فوریت و سرعت قابل ملاحظه‌ای که با آن، خانواده لوط را حرکت دادند ما را وادار می‌کند که به اندیشه فرو رویم. هنگامی که لوط تأمل کرد، آنان او را با دست کشیدند. آنان مجبور بودند که در عرض چند دقیقه دور شوند. به لوط دستور دادند که باید به کوهستان رود و به پشت خود نگاه نکند. با وجود این بنظر میرسد که لوط چندان احترامی برای آنها قایل نبود زیرا به آنان اعتراض کرده گفت: «ومن قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم» کمی بعد فرشتگان به او می‌گویند که اگر با ما نیایی نمی‌توانیم کاری برای تو انجام دهیم. همه در سدوم چه رخ داد؟، نمیتوانیم تصور کنیم که خدای قادر وابسته به ساعت و دقیقه باشد. پس چرا «فرشتگان» او اینقدر عجله داشتند؟ یا اینکه ویرانی نهر وابسته بقدرت دیگری بوده است که آن قدرت وابسته به دقیقه بوده؟ آیا شمارش معکوس<sup>۱</sup> مدتی پیش آغاز شده و فرشتگان از این موضوع خبر داشتند. در آن سورت لحظه ویرانی بسیار قریبه الوقوع بوده است. آیاروش آسانتری برای محافظت خانواده لوط موجود نبرد؟ چرا آنان مجبور بودند به کوهستان بروند؟ چرا آنان از نگاه کردن به پشت منع شده بودند. این‌ها سوالات مشکلی درباره يك رشته از مسائل است. اما از زمان سقوط دو بوم اتمی در ژاپن ما نوع آسیب این بسببها را شناخته و میدانیم که کسانی که در مسیر تابش مستقیم آن قرار بگیرند مرده و یا بطور غیر قابل علاچی بیمار میشوند. بیایید لحظه‌ای تصور کنیم که سدوم و عموره هم طبق نقشه حساب شده‌ای ویران شده باشند. یعنی مثلاً وسیله انفجار هسته‌ای. شاید فرشته‌ها فقط میخواستند بعضی از مواد غیر قابل استفاده خطرناک را از بین ببرند و در همان زمان از امحاء يك گروه انسانی که آن را نامرغوب یافته بودند مطمئن شوند. وقت نابودی از پیش تعیین شده بود. لذا کسانی که می‌بایست می‌گریختند از قبیل خانواده لوط، مجبور بودند چند میل آنطرف تر از مرکز انفجار در کوهستان بروند، زیرا صخره سنگ‌ها قادرند اشعه نیرومند و خطرناک انفجار را جذب کنند. و همه داستانرا میدانیم - زن لوط

۱- نظر شمارشی است که در پرتاب موشکها و همچنین در مورد انفجارهای اتمی و هیدروژنی عمل میشود (مترجم)

برگفت و به اشعۃ انفجار نگاه کرد. امروزه دیگر کسی از مرگه او تعجب  
نمیکنند.

و آنکاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور خداوند از  
آسمان بارانید.

و این پایان گزارش است: (سفر پیدایش ۱۹-۲۸-۲۷)

و با ممدادان ابراهیم بر خاست و به سوی آن مکانیکه در آن بحضور خداوند  
ایستاده بود رفت و چون به سوی سدوم و عموره و تمام زمین وادی نظر انداخت  
دید که اینک دود آن زمین چون دود کوره بالا برود ما ممکن است به اندازه  
پدران خود مذهبی باشیم ولی محققاً کمتر از آنان زود باور هستیم. اگر خیلی  
هم مؤمن باشیم باز نمی توانیم يك خدای قادر مطلق، همه جاحو و حاضر و بی نهایت  
خوب را تصور کنیم که بر فراز همه مفاہیم زمان قرار داشته باشد اما نداند در  
آینده چه خواهد شد. خداوند بشر را آفرید و از این کار راضی شد. اگر چه  
بنظر برسد که بعدها از این عمل خود متأسف شد زیرا همین خالق بعدها  
بر آن شد که نسل بشر را نابود کند. همچنین برای ما مشکل است که به  
«بچه های خوب» این قرن یاد بدهیم که به خدای بی نهایت خوبی فکر کنند که به  
«بچه های خوب» خوبی میکند همانطور که از بسیاری جهات بخانواده لوط  
کرد. تورات توضیحات مہیبی داد که طبق آن خود خدایا فرشتگانش مستقیماً  
از آسمان پر. ده و صدای وحشتناکی ایجاد کرده و ابرهائی از دود  
نجات کرده اند.

یکی از مستندترین نوع این گزارشها از حزقیا که است: در روز  
پنجم ماه چهارم سال سی ام چون من در میان اسیران نزدیک نهر خابور بودم  
واقع شد که آسمان گشوده گردید و رؤیاهای خدا را دیدم پس نگرستم و اینک  
باد شدیدی از طرف شمال بر میآید و ابره عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی  
گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برفج تابان  
بود، و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نایش ایشان این بود که شبیه  
انسان بودند، و هر يك از آنها چهار روداشت و هر يك از آنها چهار بال داشت  
و پای های آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل  
منظر برفج سیقلى درخشان بود، و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای



انسان بود و آن چهار روپها و بالهای خود را چنین داشتند . و بالهای آنها  
بیکدیگر پیوسته بود و چون میرفتند رونمیتافتند بلکه هر يك برآه مستقیم  
میرفتند .

و اما شباهت روپهای آنها ( این بود که ) آنها روی انسان داشتند و آن  
چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند  
و آن چهار روی عقاب داشتند . و روپها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگر  
جدا بود و دو بال هر يك بهم دیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را میپوشانید .  
و هر يك از آنها برآه مستقیم میرفتند و بهر جائیکه روح میرفت آنها میرفتند و  
در حین رفتن رونمیتافتند . و اما شباهت این حیوانات ( این بود که ) صورت  
آنها مانند شعله های اخگر های آتش افروخته شده مثل صورت مشعلها بود  
و آن آتش در میان آن حیوانات گردش میکرد و درخشان بود و از میان آتش  
برق میچرخید . و آن حیوانات مثل صورت برق میدویدند و میگشتند .

و در چون آن حیوانات را ملاحظه میکردم اینک يك چرخ پهلوی آن  
حیوانات برای هر روی ( هر کدام از ) آن چهار بر زمین بود . و صورت چرخها  
و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار يك شباهت داشتند و صورت و  
صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود ، و چون آنها میرفتند بر چهار جانب  
خود میرفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمیکردند ، و فلکهای آنها  
بلند و مهیب بود و فلکهای آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود ، و چون آن  
حیوانات می رفتند چرخها در پهلوی آنها میرفت و چون آن حیوانات از زمین  
بلند میشدند چرخها بلند می شد ، و هر جائیکه روح میرفت آنها میرفتند به هر  
جاکه روح سیر میکرد و چرخها پیش روی آنها بلند میشد زیرا که روح  
حیوانات در چرخها بود و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر  
بلور مهیب بود ( پروانه هلیکوپتر ) و بالای سر آنها پهن شده بود و بالهای  
آنها زیر فلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و چون میرفتند من صدای بالهای آنها  
را مانند صدای آبهای بسیار مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل  
صدای قوج شنیدم زیرا که چون می ایستادند بالهای خویشرا فرو میبستند  
و چون در حین ایستادن بالهای خود را میبستند صدائی از فلکی ( پروانه  
هلیکوپتر ) که بالای سر آنها بود مسموع میشد . سفر حزقیال - ۱

حزقیال جزئیات دقیق فرود گردونه را شرح میدهد. او ادایه‌های را توصیف می‌کند که از شمال می‌آید و اشعه می‌تابد و برق می‌زند و ابر عظیمی از شن بیابان برپا کرده است. (و شاید سوختی که مربوط به موشک باشد)

میدانیم که خدای تورات خدای بسیار مقتدری است (و خدائی است مادی که پادشاه و مجازات او عینی است و در همین زمین گاهی افراد را مجازات می‌کند و گاهی نسل‌ها را. خدائی است دمدمی ولی قاطع دور از هر گونه غیبیات و در اینجا فون دنیکن توجه نکرده که خدای مورد توصیف عهد قدیم بهیچ وجه خدای ایمانی نیست. همان تصویری است که او می‌خواهد و در حدی است خیلی پائین و گاهی صورت بت‌نذل بخود می‌گیرد.) پس چرا این خدای قادر مطلق با آن صدای غرش آما فقط از جهت مخصوصی می‌آمده؟ آیا مگر نمیتوانست همه جا باشد و این صدا و غرش و هیاهو ایجاد نکند؟ این توصیف بطرز حیرت‌آوری کامل است. حزقیال می‌گوید که هر چرخ در وسط چرخ دیگر قرار داشت. يك خطای بصری آنچه که اودید به تقریب یکی از آن وسائط نقلیه مخصوص بوده که امریکائی‌ها نظیر آنرا در صحرا و زمین‌های با تلاقی بکار می‌برند. حزقیال مشاهده کرده که چرخ‌ها هم‌زمان با موجودات بالدار از زمین برخاسته‌اند. این جریان کاملاً راست است. طبیعتاً چرخ‌های يك وسیله نقلیه یا حتی يك هلیکوپتر خشکی - آبی و فنی که می‌خواهد پرواز کند در زمین نمی‌ماند و باز از حزقیال: «ای پسرانسان بر پای‌های خود بایست تا با تو سخن گویم» رازی این سخن را شنیده و از ترس سرش را در زمین پنهان می‌کند صدای بیگانه دوباره حزقیال را بعنوان «پسرانسان» مورد خطاب قرار داد و خواست که با او سخن گوید گزارش چنین ادامه می‌یابد:

«... و از عقب خود صدای گلبنگ عظیمی شنیدم که جلال یهوه از مقام او متبادر بود، و صدای بالهای آن حیوانات را که به هم دیگر بر می‌خوردند و صدای چرخ‌ها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبنگ عظیمی را شنیدم علاوه بر این توصیف مختصر از يك سفینه. حزقیال همچنین صدای غول افسانه‌ای را که هنگام صعود از زمین ایجاد شده بود ذکر می‌کند او غرش بال‌ها و چرخ‌ها را با عبارت صدای «بدآهنگ سهمگین» ذکر کرده است. محققاً این موضوع

میرساند که این گزارش يك گزارش عینی است. خدایان با حزقیال سخن گفتند به او گفتند که این وظیفه اوست که قانون و نظم ولایت را حفظ کند.

آنان حزقیال را با خود به درون سفینه بردند و او را مطمئن کردند که ولایت او را به این زود، ترك نخواهند کرد. این تجربه تأثیر فراوانی بر حزقیال کرد زیرا او بطور خستگی ناپذیر در توصیف این اربابه قلم فرسایی میکند در سه جا اومبکویه، که هر چرخ در وسط چرخ دیگر بود و چهار چرخ میتواند استند به هر چهار طرفشان حرکت کنند و هنگامی که حرکت میکردند دور نمی زدند کل بدنه سفینه بطرز خاصی او را تحت تأثیر قرار داده بود. پشتها دستها، بالها و حتی چرخهایی که بر آن چشم بودند. خدایان هدف مسافرت خود را بعدها برای او شرح دادند یعنی وقتی که به او میگویند که زود وسط قومی سرکش زندگی میکند که مردم آن چشمهایی دارند که می بیند و نمی بینند و می شنود و نمی نوند. بعد از اینکه درباره وضع هم مبهناش روشن شد، همانطور که در تمام توصیفات فرود آمدن این سفینهها می بینیم درباره حفظ قلم و اعمال قانون نیز راهنمایی شده نصایحی می یابد، نصایحی که برای ساختن يك تمدن کامل العیار لازم است. حزقیال بسیار جدی به این دستورات «خدایان» عمل میکند. یارد گرما با انبوه سنوالات مواجه میشویم. چه کسی با حزقیال سخن گفت؟ آنها چه نوع موجوداتی بودند؟ آنها محققاً بمعنی سنتی کلمه خدا نبودند. زیرا خدا به سفینه احتیاج ندارد که با آن از جایی بجای دیگر حرکت کند این نوع حرکت با ایده خدای قادر مطلق چندان جور در نمی آید. در این جریان يك اختراع فنی دیگر دره کتاب کتباها، وجود دارد که باید با بیطرفی بررسی شود. در سفر خروج باب  $\frac{25}{10}$  موسی دستورات کاملی را که «خدا» برای ساختن صندوق عهدنامه، میدهد شرح می دهد. این دستورات بسیار دقیق بوده، همه چیز را روشن کرده است اینکه چگونه تخته بدنه و حلقهها به هم وصل شوند و از چه آلیاژ فلزی صندوق درست شود. این دستورات بخاطر آن بود که مطمئن شوند که آنچه را گفته اند (خدا گفته است) درست اجرا شود. او چند بار به موسی اخطار کرد که مبادا اشتباه کند.

«و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی» خدا همچنین به موسی گفت که از ملکوت با او سخن خواهد گفت،

او به موسی گفت که کسی نباید به صندوق عهدنامه نزدیک شود و دست رات مخنصری در باره لباس و کفشی که در موقع انتقال صندوق باید بپوشد به موسی داد، با وجود همه این دقتها چند اشتباه رخ داد (دوم سموئیل ۶-۲) داود این صندوق را حرکت داده و غزه ارا بهای را که این صندوق در آن بود راند. هنگامی که گاوهای نری که ارا به را میبردند، نلزیبندند ارا به تکسان خورد و صندوق را تکان داد و زیرو رو کرد. عزه بشدت سعی کرد جلوی آنرا بگیرد اما خدا درجا او را زد و مرد گوئی بوسیله نور کشته شد. بی شک صندوق دارای بار الکتریکی پیدا اگر ما آنرا امروزه دوباره مطابق دستورانی که به موسی داده شده بود. بازسازی کنیم یک ولتاژ چندین صدولتی ایجاد خواهد شد. خازن برق بوسیله صفحات طلا که یکی از آنها مثبت و دیگری منفی است پر شده بود. اگر بعلاوه یکی از کربو بیانی که روی کرسی رحمت هست یا آهن ربا باشد بلند گروپا نوعی دستگاه دیگر مشابه برای ارتبساط بین موسی و سفینه کامل می شد. جزئیات ساختن صندوق عهدنامه را میتوان در کتاب مقدس خواند. و بدون اینکه از سفر خروج کمک بگیریم من خیال میکنم که صندوق بوسیله شمع هایی که جرقه بزند احاطه شده و موسی از این دستگاه «فرستنده» در هر کجا که نیاز به کمک و راهنمایی داشت استفاده میکرد. موسی صدای خدای خود را شنید اما او را از دور و هرگز ندید. وقتی که از خدا تقاضا کرد که خودش را به او نشان دهد، خدا به او در پاسخ گفت:

«و گفت روی مرا نمی توانی دید زیرا انسان نمیتواند مرا ببیند و زنده بماند و خداوند گفت اینک مقامی نزد من است پس بر صخره بسایست و واقع میشود که چون جلال من میگردد ترا در شکاف صخره میگذارم و ترا بدست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم، پس دست خود را خواهم برداشت ناقصای مرا ببینی! اما روی من دیده نمیشود» (سفر خروج ۳۳ (۲۰-۲۳) و در کتب قدیمی مشابهات حیرت انگیزی نیز بچشم میخورد. در قسمت پنجم حماسه گیلگمش که دارای اصل سومری است و از کتاب مقدس کهن ترسی باشد تقریباً به جملات بالا هم برخورد می کنیم:

«هیچ پیرنده ای به کوهستان، جایی که خدایان در آن میزبند نخواهد آمد، کسی که به چهره خدایان نظر افکند میباید بمیرد».

در کتاب‌های قدیمی دیگر که فصل‌هایی از تاریخ انسان را به‌میرسانند به‌جملات مشابه بسیاری برخورد میکنیم. چرا خدایان نمیخواستند چهره خود را نشان دهند؟

چرا اجازه نمیدادند که ماسکشان برداشته شود؟ از چه چیزی میترسیدند؟ آیا تمام گزارش سفر خروج ماخوذ از حماسه گیلگمش است؟ حتی این هم احتمال دارد. خلاصه مفروض اینست که موسی را به‌درباره سرآوردماند. شاید او در خلال آن سال‌ها به کتابخانه یا معلومات و رازهای ملل قدیمی دست یافته باشد. شاید هم ما باید در تاریخ تورات تردید کنیم. زیرا اسناد فراوانی است که داود که مدتی بعد هم زنده بود در روزگار خود با غول دست و پا شش انگشتی‌ای جنگید (دوم سموئل ۲۱ (۲۲-۱۸)). همچنین باید به این احتمال که همه تواریخ قدیم، داستان‌های پهلوانی و روایات نخست، در یک نقطه جمع‌آوری و تألیف شده و آنگاه بکشورهای دیگر رفته باشد نیز توجه داشته باشیم. یافته‌هایی که در خلال سال‌های اخیر در بحر ایت بدست آمده‌اند (کتاب‌های کومران) بطرز حیرت‌آوری ارزشمندی مطابق سفر پیدایش را بسط و تفصیل میدهند. یک بار دیگر در چندین کتاب ناشناخته دیگر از ارباب‌های فضاپیما، پسران خدا، چرخ‌ها و دودی که از وسایل پرنده متصاعد میشد ذکر شده است. در مگاشفات موسی (فصل ۳۳) حوا به آسمان نگاه کرد و ارباب‌های نورانی را دید که در حرکت بود و آن ارباب توسط چهار عقاب رخشان کشیده میشد.

موسی میگوید هیچ موجود زمینی قادر نبود شکوه آنرا توصیف کند. سرانجام ارباب بر فراز آدم پرید و اربابان دو چرخش دور برخاست. این داستان تصادفاً چیزهای تازه‌ای به‌ما نمیگوید. با وجود این ارباب‌های نورانی چرخ‌ها و دود بمنوان شکوه و عظمت نام برده شده‌اند، و آنقدر عقب رفته‌اند که به آدم و حوا مربوط شده‌اند. یک حادثه خیال‌انگیز در طومار لامخ از صورت رمز بیرون آورده شده است. از آنجایی که فقط قسمتی از طومار را محفوظ مانده است جملات و تقریباً اغلب پاراگراف‌های کتاب از دست رفته‌اند. به‌رحال آنچه که باقی مانده ارزش آنرا دارد که باز گفته شود. این طومار میگوید که در یک روز زیبا لامخ پدر نوح بخانه آمد و از اینکه صاحب پسری گشته بسیار متعجب شد زیرا از چهره کودک معلوم بود که از خانواده او نیست. لامخ با زن

خود. «بات - انوش» تندى کرد ومدعى شد که این کودک از آن اونیست بات - انوش (Bat Enosh) بتمام مقدسات سوگند خورد که این کودک از آن لامخ است. و نه از يك سربازيا فرد بيگانه و يا يکى از پسران آسمان»!

(ما میپرسیم منظور بات. انوش از پسران آسمان چه بود؟ زیرا بهر تقدیر این جریان قبل از طوفان نوح بوده است) با وجود این لامخ Lamegh حرف زنى را قبول نکرد او منقلب و در خیال خود نیز بسیار پابرجا بود. برای مشورت نزد پدر خود متوسلاح Methuselah رفت و بمحض ورود جریان خود را که برایش خیلی درد آور بود گزارش داد. متوسلاح به حرفهای او گوش داد. لختی تأمل کرد و او برای مشورت نزد انوش (Enoch) خردمند رفت. مسئله ناراحتی ایجاد کرده بود. بلوریکه بهر مرد سفردور را بر خود هموار ساخت. جریان نوزاد میبایست روشن شود. سپس متوسلاح شرح داد که چگونه در خانواده پسر او، نوزادی تولد یافته است که به پسر خدایان، بیشتر شبیه است تا به پسر بشر. چشمان، مو، پوست، و خلاصه هیچ يك از اعضای او به خانواده اونیسی ماند.

انوش بداستان گوش کرد و متوسلاح پیر را با اخبار بی نهایت غمگنانه بازگرداند. او گفت تصمیم خطیری برای زمین گرفته شده. بئنی برای اینکه نوع بشر و همه جانداران نابود شوند، زیرا آنان پست و هرزه شده اند. اما کودک بیگانه که خانواده به او مظنون بود انتخاب شده بود تا جدای کسانى باشد که برای ساختن جهانی بزرگ حیات خواهند داشت. بنابراین بفرزند خود لامخ باید دستور دهد که کودک را نوح بنامد. متوسلاح به خانه بازگشت و بفرزند خود لامخ جریان را گفت. لامخ جز اینکه فرزند را از آن خود پنداشته و به او نام نوح بدهد چه می توانست کرد؟ خبر حیرت آور در بلور داستان این خانواده اطلاع یافتن والدین نوح از خبر طوفان است. وقتی انوش به متوسلاح پیرم جریان و جشنتك آن طوفان را از پیش شرح داده بود همین انوك بر طبق روایت، پس از مدتی برای همیشه با ارايه خود غیب شد.

آیا این نثر جدیدی و مشخص، این مسئله را مطرح نمیکنند که نسل بشر از تولید مثل و کنترل سنجیده موجودات ناشناخته سایر کرات است؟ از طرف دیگر علت مقادیر جنسی پهلو انان با پسران خدا با دختران آدم چه بوده است؟

هدیه‌ای که مکرراً نتیجه این عملیات (اصلاح نژاد)، نابود ساختن نژادهای غیر نرمال بشری حاصل بوده است و از اینجاست معلوم می‌شود که ایجاد طوفان جزایق چند فرد اصیل که استثناء شده‌اند، و بخاطر از بین بردن این نژادهای منحط بوده است و معلوم می‌شود این طوفان که وقوع آن از لحاظ تاریخی ثابت شده است طرحی سرفروست و از پیش ریخته شده بود و چندین سده قبل به نوح فرمان رسیده بود که گشتی بسازد پس دیگر نمیتوان آنرا به نوان یک تمهید آسمانی قبول کرد. امروز احتمال بوجود آوردن یک نژاد هوشمند بشری دیگر مسئله تخیلی و ناممکن محسوب نمی‌شود، همانطور که داستانهای قهرمانانه تیاوانکو و نوشته‌های روی پایه «دروازه خورشید» می‌گویند.

یک سفینه فضایی «مادر بزرگ» را به زمین فرود آورد بطوریکه او توانست بچه بزاید. نوشته‌های مذهبی قدیمی همچنین هرگز از گفتن اینکه خدا انسان را به هیأت خود آفرید باز نایستادند. کتاب‌هایی وجود دارد که در آنها ذکر شده است که خدا چندین بار آفرینش را آزمایش کرد آخر الامر آنچه را که میخواست همانطوری که میخواست خلق کرد. با تئوری ملاقات اهالی کهکشان‌ها با زمین ما میتوانیم نظر بدیم که ماه امروزه شبیه به آن موجودات افسانه‌ای میباشیم. در این سلسله حوادث، خدایان تقاضاهایی هم از اجداد ما کردند تا امروزه برای ما پرش‌های کنجکاوانه‌ای را باعث شود. توصیه‌های آنان به هیچ وجه محدود به قربانی کردن حیوانات نبود.

صورت هدیه‌هایی که خدایان خواسته‌اند غالباً شامل سکه‌هایی از آلیاژ هالی است که دارای ساختمان دقیق مخصوصی است. در حقیقت بزرگترین دستگاه ذوب فلزات در شرق باستان در Ezeon Geber وجود داشت که شامل یک کوره فوق‌العاده مدرن و منظم با سیستم کانال‌کشی، دودکش و منافذی برای اغراض معینی داشته است.

کارشناسان ذوب عصر ما مواجه با پدیده‌های غیر قابل توضیح سکه‌هایی هستند که در این اعصار ما قبل تاریخی ساخته شده‌اند.

بدون شك وجود آنها وقتی بود که مخازن بزرگ سولفات مس در غارها و شکافهای حدود اوزاون ژبر (Ozeongeber) وجود داشت. تمام این یافته‌ها مربوط به ۵ هزار سال پیش است! اگر اتفاق بیفتد و فضا نوردان ما مردمان اولیه